

داستان اقیانوس

Tom و **Iben** در یک رابطه عاطفی مخفی هستند. الان **Tom** میخواهد به این رابطه پایان دهد و تقصیر را بر گردن احساساتش می اندازد که دارند عمیق تر و قویتر میشوند. **Iben** میداند که این اولین بار نیست که او به این رابطه وفادار نبوده، اما **Tom** این را قبول ندارد و انکار میکند. دیدار آنها به طور ناگهانی متوقف میشود. مشکلی جدی و مهم برای **Becki** (دختر **Tom**) پیش آمده است. یک پیشخدمت خوشامدگویی میکند به رستوران اقیانوس.

*

دخترک نوجوان (**Becki**) احتمالاً با یک نفر در اینترنت گپ و گفتگو میکند. موضوعی است راجع به یک خاطره که هرگز نمیخواهد فراموش کند، و تعریف میکند راجع به زمانیکه او و مادر بزرگش (مادر پدرش) در کنار دریا ایستاده بودند. مادر بزرگش یکی از بازماندگان آشویتس است (**Auschwitz**: اردوگاه کار اجباری آلمان نازی) و برایش قصه ای شگفت انگیز از دنیاهای زیر آب و لاک پشت ها تعریف کرده است. غریبه ای با کنجکاوی پرس و جو میکند.

*

Firus، نوجوانی که می خواهد راجع به جمعی که از سمت پلیس می آیند، بداند.

*

Ronda، **Eriksson**، **Lennart** و **Marta** با همدیگر جلسه خانگی دارند. خانه ای بزرگ که همه با هم در آن زندگی میکنند. **Ronda** و **Ericsson** راجع به رابطه عاطفی شان با هم حرف می زنند. **Lennart** نیز به قرار آشنایی با **Lotti** می رود. **Tom** همراه **Marta** که روی صندلی چرخ دار نشسته وارد میشوند. از قرار معلوم او (**Marta**) مادر بزرگ **Becki** است و بزودی خواهد مرد. او (**Marta**) آرزویی قبل از مرگ دارد، اینکه چیزی را آخرین بار به **Becki** نشان دهد. بقیه هم قول و اطمینان میدهند که در این کار به او کمک کنند. **Tom** و **Marta** در نزدیکی به هم مشکل دارند.

*

Lotti معلم کلاس 8C است. او تعریف میکند که مشکلی در کلاس پیش آمده، کتابی راجع به جنسیت و جامعه به او داده شده است که محتوایش او را شوکه و متعجب کرده است. او به صورت غیرمستقیم اشاره کرد که به خاطر وظیفه حفظ اسرار که بر عهده اوست، نمیتواند درباره ی اتفاق افتاده چیزی بگوید. او برعهده مخاطبان می گذارد که با بچه های کلاس حرف بزنند.

*

Miguel و **Hanna** دو نوجوانی که از یک جشن بیرون آمده و راهی خانه هستند. **Miguel** تعدادی عکس در گوشی موبایلش به **Hanna** نشان میدهد که برای او (**Hanna**) خوشایند نبوده و احساس بدی به او دست میدهد.

*

John، **Miguel**، **Hanna**، **Firus** و **Kisser** دانش آموزان کلاس 8C هستند که دارند در مورد **intimitet** (صمیمیت و نزدیکی جنسی) باهم گفتگو میکنند. در گفتگو موضوعات جدی و ناراحت کننده ای رد و بدل میشود. از عکس آلت جنسی گرفته تا آزار جنسی، نزدیکی روزمره و عشق. **Hanna** چیزی دیده است که او را بسیار نگران و آشفته کرده است. او میگوید میداند که چیز جدی اتفاق افتاده است اما نمیتواند بگوید چه اتفاقی. **Becki** هم به همان کلاس می رود اما طی دو هفته اخیر غایب بوده است. در یک جشن چیزهایی بین **Hanna** و **Miguel** اتفاق افتاده. **John** حسود است، اما به نظر میرسد که شیفته و درگیر فیلم های آموزش جنسی است. میگوید معتقد است که آنها به جای سوال و پرسش باید راهنمایی و مشاوره مشخص و بدرد بخوری بگیرند.

*

Katja متن تشریحی فیلم های آموزش جنسی را می خواند.

*

والدین شبگرد در کلاس، **Iben** (مادر **Kisser**)، **Jaime** (پدر **Miguel**)، **Robban** (پدر **John**) و **Daniella** (مادر **Becki**) در حال معرفی هم به یکدیگر هستند. **Jaime** در حال تحسین و ستایش از کار ویژه (مقاله) **Becki** در مورد هلوکاست

است. **Jaime** و **Daniella** راجع به ظلم فاشیسم و مسئولیت و وظیفه شاهدان صحبت می کنند. **Katja** (مادر **Hanna**) دیر می رسد. صحبت به سمت کتابی می رود که **Lotti** در کلاس ارائه داده است. **Lotti** تعریف می کند که اتفاقی جدی برای یکی از دانش آموزان افتاده و در این کتاب به نوعی اقرار و فاشگویی انجام گرفته. **Daniella**، مادر **Becki**، می گوید که احتمالاً او میدانند چه اتفاقی افتاده است.

*

Daniella تعریف می کند وقتی که او به خانه آمد، به یک آپارتمان ساکت و وقتی که به داخل اتاق **Becki** می رود تا یک نارنگی به او بدهد با یک بوی آمیخته از شیرین و ترش و بوی تعفن مواجه می شود.

*

Becki و دوستش در اینترنت گپ و گفتگو می کنند. دوستش به او می گوید از زمانیکه از یک شخصی فریب خورده است دیگر نمیتواند به مردم اعتماد کند. او می خواهد بداند که آیا یکی کسی را که بهش دروغ بگوید، می بخشد. **Becki** می گوید که در مدرسه او را زشت و عجیب غریب خطاب می کنند. دوستش معتقد است که او دختری شیرین و باهوش است.

*

در یک اتفاقی در آن خانه بزرگ، یک گروه حمایتی گرد هم آمده اند برای کمک به افرادی که مبتلا به مشکلات مربوط به اعتیاد به آمیزش جنسی هستند. آنها دعای آرامش ذهن را با هم تلاوت می کنند. **Tom** عضو جدید است. **Iben**، **Christina** و **Lennart** از قبل در آنجا بوده اند. **Steven** یک روان درمانگر است. **Christina** تعریف می کند که بعد از اعترافاتش در جلسه هفته گذشته چقدر احساس راحتی می کند اما باعث شده که دوباره به اعتیاد به داشتن رابطه جنسی روی آورد. **Lennart** خودش را یک معتاد به دیدن فیلم های آمیزش جنسی معرفی می کند که در طی دو سال اخیر خود را آرام و هوشیار احساس می کند. اعتیاد او زمانی آغاز شد که همسرش میخواست از او طلاق بگیرد، و او بعداً مجبور شده خودش را به عنوان مدیر زودتر از موعد از کار بازنشسته کند. **Tom** می گوید او زمانی به گروه پیوست که یک اتفاق جدی برای دخترش افتاد، و اینکه مادرش هم مریض است. او نیاز به درک و فهم از رفتار خود دارد و به این فکر می کند که آیا صحیح است که او و **Iben** در یک گروه باشند. روان درمانگر از **Tom** می خواهد که سعی کند با خودش رو راست و صادق باشد.

*

در ادامه ی صحنه ی نمایش 1. بعد از اینکه **Tom** از رستوران رفته، **Iben** هنوز در آنجا نشسته. **Katja** وارد می شود. او به **Iben** در مورد **Tom** هشدار می دهد. **Iben** و روان درمانگر (**Steven**) با چشم به هم اشاره می کنند. وقتی او بیرون می رود، **Steven** هم دنبال او می رود.

تنفس

Tom اعتیاد به رابطه جنسی دارد و تعریف می کند که به غیر از رابطه با همسرش می خواهد همزمان دو یا سه رابطه ی جنسی دیگر نیز داشته باشد، کلاً فقط به خاطر اینکه کنترل داشته باشد و احساس امنیت کند. **Iben** احساس می کند که اعتیاد به عشق دارد. زمانیکه پای اطمینان و اعتماد به وسط می آید او آن را باور نمی کند. و فکر می کند او ارزشش را ندارد. او دائماً به دنبال رابطه ای ویرانگر و مخرب است که در آن او باید با عشقش گلاویز باشد. **Steven** حرف **Tom** را قطع می کند و شروع می کند به حرف زدن راجع به نارسیسم. چگونگی کسی به عنوان کودک خودش را منعکس نکرده می تواند در آینده خود را در دیگری منعکس کند. **Iben** می گوید: اگر هیچکس نگفته که این عاشق یکی است. **Tom** در گوش **Iben** چیزی یچ یچ می کند.

*

Lotti و **Lennart** همدیگر را ملاقات می کنند. **Lotti** بیشتر تمایل دارد که همدیگر را ببینند اما آمادگی شروع یک رابطه را ندارد. او بیشتر به مشورت و راهنمایی دوستانش و رییس قدیمی اش، **Lennart**، احتیاج دارد. او تعریف می کند که **Becki** سعی کرده خودکشی بکند و نیاز به کمک دارد که چطور در مقابل خانواده اش و همکلاسیانش خودش را حفظ کند. او همچنین اعتراف نامه ای که در پشت کتاب است را نشان **Lennart** می دهد. اسم نوه ی **Lennart** هم در آن ذکر شده. **Lennart** قول می دهد که با **John** صحبت کند و مواظب کتاب باشد.

*

Hanna و **Kisser** در حال حل کردن یک مشکل قدیمی هستند. در یک جشن **Hanna** سعی می‌کند در یک بازی، خوب بازی کند تا توجه پسران را در آنجا به خودش جلب کند ولی در عین حال **Kisser** را فریب می‌دهد که موجب ناراحتی او می‌شود. **Hanna** و **John** باهم در رابطه عاطفی هستند و **Hanna** سعی می‌کند حسادت و غیرت **John** را تحریک کند و به همین خاطر خودش را به **Miguel** نزدیک می‌کند، چیزی که **John** را ناراحت می‌کند و او را با **Miguel** به حال خود رها می‌کند و این کار **Hanna** را عمیقاً ناراحت می‌کند. **Hanna** و **Kisser** باهم صحبت می‌کنند و **Hanna** راجع به عکسهایی که **Miguel** نشان داده تعریف می‌کند و می‌گوید که آنها عکسهایی از **Becki** هستند. در آخر این صحنه از نمایش **Firus** وارد می‌شود. دختران می‌خواهند شاید جهت شوخی **Firus** باید به **Becki** زنگ بزنند. **John** وارد می‌شود و همه ساکت می‌شوند. **John** به **Firus** می‌گوید که او نباید با دختران حرف بزند.

*

John در خانه بزرگ عمومی نشسته و منتظر پدر بزرگش (**Lennart** پدر مادرش) است. و همزمان در موبایلش به فیلم آمیزش جنسی نگاه می‌کند. **Ronda** جلو می‌آید و از او می‌پرسد به چه چیز نگاه می‌کند و می‌گوید او هم می‌خواهد که ببیند. آنها راجع به آمیزش جنسی صحبت می‌کنند. در فیلم **Katja** متن فیلم را تشریح می‌کند.

*

والدین شبگرد برای جلسه دعوت شده‌اند. **Katja**، **Robban** و **Jaime** زودتر از همه می‌آیند. **Robban** کمی گلابه مند است که چرا آنها باید اینجا باشند و کاری هم با سعی به خودکشی **Becki** ندارند. آنها معتقدند که اگر اشتباه و نقصی در گذشته وجود داشت باید **Daniella** و **Tom** نشانه‌ای از آن را دیده باشند. **Iben** و **Daniella** دارند می‌آیند و در مورد صمیمیت و عشق با بچه هایشان صحبت می‌کنند و می‌گویند که در یک رابطه عاطفی صمیمیت و نزدیکی جنسی چگونه است. **Robban** می‌گوید که از نظر او به هم ربط دارند. **Daniella** می‌گوید دو چیز از هم جدا هستند. آنها می‌پرسند آیا صمیمیت و نزدیکی همیشه چیزی مثبت است و درک و برداشت‌های مختلفی از آن هست. منظور **Daniella** و **Katja** این است که به هیچ عنوان اینطور نیست و راجع به رابطه مجرمان با قربانی‌شان و رابطه‌های مخرب دیگر غیره حرف می‌زنند. آنها می‌پرسند که آنها چطور با بچه هایشان راجع به صمیمیت و نزدیکی صحبت می‌کنند و **Iben** جواب می‌دهد که او همه چیز را برای **Kisser** تعریف می‌کند و به او روحیه می‌دهد و به می‌گوید که دوستش دارد. **Jaime** می‌گوید که او معمولاً با **Miguel** در مورد انسانیت و اهمیت باز کردن آغوش برای همدیگر صحبت می‌کند. **Robban** در مورد کاندوم‌ها با **John** صحبت می‌کند. **Katja** می‌گوید که برایش خیلی مشکل است که با نوشتن و زنگ زدن به موبایل به **Hanna** دسترسی پیدا کند. **Robban** می‌گوید، **John** شدیداً عصبانی می‌شود وقتی بازی اش یا چیزی که به آن نگاه می‌کند را قطع کنی. همه می‌خندند. **Daniella** سخن را قطع می‌کند و می‌خواهد بداند که آیا واقعاً برای این اینجا آمده‌اند، می‌خواهد بداند چه مدرک و سندی در کتاب بوده. دیگر والدین از او حمایت می‌کنند و از **Lotti** به خاطر مسئولیت ناپذیری گلابه می‌کنند، که آنها نتوانسته‌اند کتاب را بخوانند و بنابراین نمی‌توانند چیزی در موردش بگویند و بعلاوه این مدرسه است که باید این کارها را انجام دهد. **Robban** می‌گوید این بستگی به هر والدین دارد که به فرزندش اطمینان و عشق بدهد. **Iben** می‌گوید آدم باید با بچه‌ها حرف بزند تا آنها یاد بگیرند چگونه حد و مرز محدود داشته باشند تا مثل **Becki** نشوند. **Daniella** شروع به گریه کردن می‌کند و تعریف می‌کند که در چه وضعیتی **Becki** را پیدا کرده و برای نجات جان او در مانش را آغاز کرده و همچنین می‌گوید که **Becki** نمی‌خواست بگوید چرا سعی کرده خودکشی کند. دیگر والدین به آرامش و تسلی می‌دهند و همدلی می‌کنند و مثل هموعان خوب ظاهر می‌شوند. وقتی که آنها از **Daniella** خداحافظی کردند به کاراؤکه رفتند.

*

وقتی **Lotti** نشسته و ورقه امتحانی اصلاح می‌کند، **Miguel** داخل می‌آید. او از **Lotti** می‌پرسد که مرز بین تجاوز محسوب شدن یا نشدن در چیست. و آیا آدم باز مقصر است اگر جلوی کاری را نگیرد که کسی دیگر آن را انجام می‌دهد. همچنین می‌پرسد آیا باز تجاوز محسوب می‌شود اگر آدم وانمود کند که خودش نیست، لمس هم نکند.

*

Becki با غریبه اش در اینترنت گپ و گفتگو می‌کند. الان می‌فهمیم که او **Firus** است. **Firus** می‌گوید که او عاشق **Becki** است، و او (**Becki**) خیلی خوشحال می‌شود. **Firus** از او می‌خواهد که یک عکس کاملاً برهنه برایش بفرستد. وقتی **Becki** از این کار سر باز می‌زند **Firus** می‌گوید بیخیالش شو، و فکر می‌کند که **Becki** او را دست انداخته. **Becki** می‌گوید که این کار را نمی‌کند و یک عکس بدون بلوز برایش می‌فرستد.

*

Tom از مادرش **Marta** می گوید. که چطور بعضی اوقات برای چندین هفته پیاپی غیبت می زد و **Tom** هم نمی دانست که او به کجا رفته. گاهی اوقات خیلی نزدیک و گاهی اوقات خیلی دور می رفت و او مجبور می شد در کلبه ماهیگیری بخوابد. او هیچوقت به یاد ندارد که کجا با او بوده. مادرش هرگز راجع بهش حرف نزد و نگفت که کجا می رفته، به غیر از یک داستان راجع به دنیاهاى زیر آب و لاک پشت ها. چیزی که **Tom** هیچوقت باورش نشد. او از مادرش پرسید "خواهش می کنم مادر، نمیتوانی بگویی کجا بودی؟"

*

Firus، **Becki** و **Kisser** باهم روانشناسی می خوانند. در مورد مفاهیم مختلف از **Freud**، از جمله فراقنی و خودتخریبی. در پایان **Firus** از **Becki** می پرسد که حالش چطور است، او به طور غیر عمدی برملا می کند که پدر بزرگ **Becki** را می شناسد.

*

Katja تنها در رستوران نشسته. **Hanna** زنگ می زند، **Katja** از او می خواهد پسر عمویش **Simon** را که پیش **Hanna** زندگی می کند، بخواباند. **Firus**، **Miguel** و **John** وارد می شوند. آنها به خاطر عکسهای شوکه کننده ای که در گوشی **Firus** بود دست پاچه و از کوره به در رفته اند. و همچنین کسی که عکسها را فرستاده نوشته که "می خواهی خودم را بکشم؟" **Katja** تصور می کند که آنها عکسهای **Hanna** هستند و خشمگین می شود. او بر سر **John** فریاد می زند و می گوید که **Hanna** از دست او خسته شده و با چشمهای عصبانی به او خیره می شود. **John** ناراحت می شود و به بیرون می دود.

*

John آن کتاب آمیزش جنسی را به **Hanna** نشان می دهد. او تایید می کند که کار اشتباهی کرده، و این در آن کتاب نوشته شده است. او **Firus** را تحریک کرده که از **Becki** عکسهای برهنه بخواند، برعکس خواسته ی **Firus**، بعد متن گپ زنی را برداشته و **Becki** را وادار کرده که همه چیز را بفرستد. او می گوید پدر بزرگش برایش تعریف کرده که **Becki** سعی کرده خودکشی کند. **Hanna** می گوید که مادرش برایش گفته که خبردار شده که همیشه **John** در پشت این ماجرا بوده، و او **Becki** را مجبور کرده که کارهای ناعاقلانه ای انجام دهد. **John** می گوید که او عاشق **Hanna** است، ولی تردید وجود دارد که **Hanna** قبول دارد. او رقصیدن **Hanna** را ستایش و تحسین می کند. او (**Hanna**) می گوید که خودش می داند که خوب و زیبا است.

*

در خانه بزرگ عمومی همه بزرگترها راجع به صمیمیت، نزدیکی و لحظه ای شادی مشترک صحبت می کنند. **Ronda** و **Eriksson** یک خاطره مشترک از **Charlie Rivel** دلچک دارند. **Firus** وارد می شود. به دنبال **Becki** می گردد. **Becki** می آید. او (**Becki**) می گوید که کتاب را همراه با اعتراف نامه ای از **John** دریافت کرده. مانند یک جعبه ی آهنی است بین آنها. **Becki** می گوید شاید بهتره توی همان برای مدتی بماند، ولی با این حال از **Firus** می خواهد که به چیزی فکر کند که هیچوقت نمی خواهد فراموش کند، دقیقاً همانند کاری که او با آن غریبه در اینترنت کرد.

*

Becki، **Tom** و **Marta** به ساحل می روند. **Becki** داستانی را تعریف می کند که **Marta** برای **Tom** تعریف کرده بود و بعداً **Tom** برای او تعریف کرده، که چطور یکبار او در یک ساحل متروکه بوده که در آن باد ساکن و بی حرکت بود و فقط برای تخم لاک پشت ها می وزید، و چطور خوب آنجا خوابش میبرد و یک صبح بیدار شده و ترک های روی تخم ها را می بیند و بعد بچه لاک پشت ها را که از تخم درآمده و در دریا دست و پا می زنند.